



قال رسول الله ﷺ:

﴿إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا فَلْيُتَّقِنْ﴾

الكافي، ج ۳، ص ۲۶۳

امام خامنه‌ای مدظله العالی:

درس خواندن و تهذیب اخلاق و هوشیاری سیاسی همراه با تلاش‌های انقلابی،
وظائفی هستند که دختران و پسران این نسل باید آنها را هرگز فراموش نکنند. ۱۳۹۸/۹/۲۴

عنوان:

معیار ارزش شهید و شهادت در بیان آیت الله مصباح یزدی

شناسنامه مطلب	
کد مطلب	m-f-3
رده	مهارتی / فرهنگی / شهدا / ایثار و شهادت / از نگاه بزرگان
برچسب	شهید، شهادت، شهادت در قرآن، رزق، حیات، فداکاری، شکر منعم، آیت الله مصباح یزدی
توضیحات	

پایگاه ترکیه‌ای، علمی، بصیرتی و مهارتی **نُمو**

nomov.ir

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر منعم، واجب عقلانی

ما وظیفه دینی و الهی و انسانی خودمان می‌دانیم که در مقابل هر کسی که خدمتی کرده، نعمتی را به ما ارزانی داشته، به نحو مناسبی تشکر کنیم. آن قدر این مسأله واضح است که علمای کلام در کتاب‌های کلامی برای اثبات وجوب تحقیق درباره خدا به این قاعده استناد کرده‌اند. وقتی خواستند بگویند که لازم است هر انسانی درباره خدا تحقیق کند که [خدا] هست یا نیست، چه دلیلی دارد که ما باید برویم تحقیق کنیم که خدا هست یا نیست، گفته‌اند یکی از ادله‌اش این است که انسان با فطرت خودش درک می‌کند که شکر منعم واجب است. ما از نعمت‌هایی بهره‌مند هستیم، باید ببینیم چه کسی این نعمت‌ها را داده [است]. پس دلیل وجوب تحقیق، وجوب شکر منعم است. یعنی این قدر این مسأله برای همه عقلا روشن است که این را دلیل قرار داده‌اند برای این که باید برویم خدا را بشناسیم.

اما نعمت‌ها بسیار متفاوت است؛ یک وقت نعمتی است که، یک خدمت کوچکی است، آدم نیازی داشته، کسی برآورده کرده، نیاز مالی، نیاز کاری، احتیاج به معرفی داشته، احتیاج به بیان مطلبی داشته؛ به هر حال نیازها مختلف است و نعمت‌هایی هم که به انسان می‌رسد بسیار متفاوت است. اما اگر نعمتی باشد که برکاتش حد و حصر ندارد، هرچه ما بشماریم چند تا، باز از آن فراتر می‌رود؛ به اصطلاح ریاضی‌دان‌ها میل به بی‌نهایت دارد، نمی‌شود هیچ حد خاصی برایش گفت که چقدر این نعمت ارزش دارد. اگر چنین نعمتی باشد از کسی به ما رسیده باشد، چه شکری را ایجاب می‌کند؟ شکر متناسب با این نعمت این است که آن هم حد و حصری نداشته باشد.

کسانی که خدماتی برای جوامع انجام می‌دهند بسیار متفاوتند. خدمت‌هایی که همه می‌شناسیم؛ فرض کنید پزشکی که بیماری را معالجه می‌کند، خدمت بزرگی است گاهی به اصطلاح جانش را می‌خرد. ولی همه این خدمات‌ها، که مهم‌ترینش حفظ جان و برگرداندن سلامتی و ادامه حیات انسان است، اثرش موقت است؛ بالاخره آخرش تا موقع اجل است. اجل حتمی که آمد، دیگر این‌ها اثری نمی‌کند. اما بعضی نعمت‌ها هست که اثرش حد و حصر ندارد، تا بی‌نهایت ادامه دارد. آن‌چه مربوط به سعادت آخرت انسان است، اگر کسی کمکی بکند به دیگری که موجب این بشود که او به سعادت ابدی برسد. یک وقت است این کمک برای یک نفر است. بهترین نمونه‌اش کسی است که انسان گمراهی را هدایت به دین حق کند، او را از آتش جهنم ابدی نجات داده. چقدر امتداد این نعمت ست؟ حد و حصری ندارد؛ بی‌نهایت است. برای این که آثارش «هُم فِيهَا خَالِدُونَ» [است]؛ اما بالاخره یک نفر را نجات داده و به

سعادت ابدی رسانده. [حال] اگر کسی کاری بکند که یک گروهی، یک امتی، یک ملتی، میلیون‌ها انسان، به سعادت برسند، عوامل شقاوت از آن‌ها دور بشود، آن چه اثری دارد؟ چگونه باید شکر آن را به جا آورد؟

نمونه عینی که ما در این فرض سراغ داریم، وجود انبیاء -صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین، ائمه معصومین -صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین- بودند، که نه تنها یک نفر، دو نفر، اهل محلشان، اهل کشورشان، اهل زمان‌شان را هدایت کردند و به سعادت رساندند، [بلکه] تا دنیا، دنیاست، انسان‌ها از آثار آن‌ها بهره‌مند می‌شوند و سعادت‌مند می‌شوند. یعنی بزرگ‌ترین نعمتی که جای بزرگ‌ترین شکر را دارد، دین است. حالا چه اندازه در این جهت تلاش بشود تا این دین پابرجا بماند، مردم از آن استفاده کنند؟ بستگی به شرایط زمان و مکان دارد. انبیائی بودند که فقط با تبلیغ احکام الهی و رساندن پیام خدا تا پایان عمرشان، همین بود؛ نصیحت می‌کردند مردم را؛ چیز دیگری برایشان پیش نیامد. انبیاء زیادی [این چنین] بودند. ولی بعضی از انبیاء بودند که در دوران عمرشان هزارها مصیبت تحمل کردند، سختی‌ها کشیدند، زندان‌ها رفتند، شکنجه‌ها شدند و بالاخره جان‌شان را در این راه فدا کردند، یا اوصیاء آن‌ها. ایام متعلق به سیدالشهداء، صلوات‌الله‌علیه است؛ ما در عالم کسی را سراغ نداریم که این همه خدمت برای پیشرفت دین خدا و سعادت انسان‌ها کرده باشد و از خودش مایه گذاشته باشد. یعنی شرایط طوری بوده که نه تنها خودش، جانش، مالش، متعلقاتش، فرزندانش، همسرانش، بستگانش، حتی تا طفل شیرخواره‌اش را فدا کرده. ما سراغ نداریم در همه تاریخ نویسا و نانویسای عالم، کسی را که موفق شده باشد چنین فداکاری را کرده باشد. این نمونه نعمتی است که خدای متعال به دست یک انسانی برای همه انسان‌ها جاری می‌کند. نعمتی که به دست سیدالشهداء -صلوات‌الله‌علیه- برای همه انسان‌ها تا روز قیامت فراهم شد، به دست هیچ انسان دیگری انجام نگرفت، و ظاهراً، بلکه واقعاً هرگز مثل آن تحقق نخواهد یافت. این توفیقی است که خدا به این بنده خاص خودش داده [است].

شهیدان، پیروان سیدالشهداء

بعد از او کسانی که شبیه به او باشند، در عداد کسانی هستند که این نوع خدمت را به جامعه کردند و این طور نعمت را به مردم رساندند و مستحق شکر بی‌پایان هستند. آن‌ها همان شهدایی هستند که جان خودشان را و هستی‌شان را در همان راهی دادند که امام حسین -علیه‌السلام- داد. بزرگ‌ترین آرزوی‌شان این بود که موقع شهادت چشم‌شان به جمال سیدالشهداء بیافتد؛ این بزرگ‌ترین آرزوی‌شان بود. همه هستی‌شان فدای راه سیدالشهداء، نام سیدالشهداء، هدف سیدالشهداء، برنامه سیدالشهداء [شد]، در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام در مواردی به طور معدود چنین اتفاقاتی افتاده، زمینه‌ای فراهم شده که کسانی به خاطر هدف سیدالشهداء و پیمودن راه او همه چیز خودشان را فدا کرده باشند؛ اما این برای همه میسر نمی‌شود. بنده و جناب‌عالی هر چه آرزو کنیم چنین چیزی نصیب‌مان بشود،

علی‌الظاهر اسباب اقتضا نمی‌کند، نمی‌شود چنین چیزی. **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ**؛ خدا برای این مقام بندگان خاصی را انتخاب می‌کند. یک صلاحیت‌های خاصی دارند؛ چیست؟ نمی‌دانیم. اما یک لیاقت‌هایی می‌خواهد که [کسی] چنین خدماتی [را] بتواند انجام بدهد.

در میان چنین کسانی که به فوز شهادت نائل می‌شوند، بعضی افراد برجستگی‌های خاصی دارند؛ الگوهای هستند، مثال زدنی؛ اسطوره‌هایی هستند، فکر کردنی. کسانی که نمی‌شود آدم درست کنه کارشان را و ارزش‌شان را و فداکاری‌هایشان را تشخیص بدهد و بتواند آن را بیان بکند؛ چه رسد به این که بخواهد حقش را اد کند. تنها کاری که از امثال بنده برمی‌آید این است که در یک مناسبت‌هایی بیاییم سر تعظیم فرود بیاوریم، یک اظهار ارادت بکنیم؛ بگوییم ما شما را دوست داریم. ما لیاقت این مقامی که شما به آن نائل شدید، نداشتیم. طمعش را هم نداریم. لیاقتش را نداریم؛ اما خدا شما را برگزید برای این مقام و آن حقی که بر ما دارید، از عهده ادایش هم بر نمی‌آیم. کاری که از دست ما برمی‌آید فقط یک اظهار ارادت است، تشکری است زبانی، گفتاری است که از کسی برمی‌آید؛ رفتاری است که احياناً در مناسبت‌های خاصی، در مراسمی ابراز می‌شود که از جمله آن‌ها احترام به بستگان‌شان، خانواده‌هایشان و حتی احترام به نام آن عزیزان است.

این مجلس همان طور که می‌دانید برای احترام به چنین شهیدانی برپا شده و عزیزان وقت‌شان را صرف کرده‌اند، در این جلسه شرکت کرده‌اند، که بنده به سهم خودم از همه بزرگواران، خانم‌ها و آقایان تشکر می‌کنم و از این‌که از ما جز همین گفت‌وگوها چیزی بر نمی‌آید، پیش خودم احساس شرمساری دارم و در پیشگاه شهدا اظهار عذرخواهی.

وظیفه ما در برابر شهیدان

اما عزیزان! غیر از این عذرخواهی زبانی و تشکر، ما وظایفی بر دوش مان می‌آید که در واقع، آنها شکر عملی برای این خدمت‌ها و نعمت‌هاست. آنها همه چیز خودشان را، هستی خودشان را فدا کردند، به خاطر هدفی. طبعاً دوست دارند که آن هدف پیش برود، تحقق پیدا کند. هر کس برای تحقق آن هدف کمک کند، در واقع شکر آن‌ها را به جا آورده؛ یعنی کمک‌شان کرده برای تحقق آن هدف. این بهترین شکر عملی است. این است که ما این فرصت‌ها را باید مغتنم بشماریم و با دقت بیشتری درباره اهداف شهیدایمان تأمل کنیم و سعی کنیم تا آن‌جا که می‌توانیم با دل و جان، با تمام وجود برای تحقق آن اهداف تلاش کنیم.

اهدافی که برای شرکت در جنگ‌ها و آفریدن حماسه‌ها تصور می‌شود و تحقق پیدا می‌کند، بسیار متفاوت است. بالاخره مسأله شرکت در جنگ‌ها با ظن به این‌که آدم کشته می‌شود، انحصار به جامعه ما و جنگ هشت‌ساله ما ندارد. هر جا در هر کشوری، بین هر گروهی، نزاعی درگیرد که شرکت در آن نزاع احتمال خطر برای جان باشد، معنایش

این است که کسانی اقدام کردند به پذیرش این خطر، این ریسک را کردند؛ انگیزه‌شان چیست؟ آدمیزاد در زندگی انگیزه‌ای بالاتر از ادامه حیات و بهره بردن از حیات ندارد. همه تلاش‌هایی که آدم می‌کند برای این است که عمرش طولانی‌تر بشود، بیشتر زندگی کند، رفاه بیشتری، نعمت‌های بیشتری، احترام بیشتری، پست و مقام بیشتری؛ این‌هاست دیگر. اما چه انگیزه‌ای باعث این می‌شود که آدم جان خودش را، حیات خودش را به خطر بیندازد؟ این چیزی است که در همه جا واقع می‌شود؛ اما کسانی که می‌خواهند این انگیزه را در افرادی ایجاد کنند تا آن‌ها را به میدان جنگ بکشانند و آن‌ها را در معرض چنین خطری قرار بدهند، خود آن‌ها انگیزه‌های متفاوتی دارند و راه‌هایی مختلفی را هم انتخاب می‌کنند.

انگیزه‌های فداکاری

از شایع‌ترین عواملی که باعث می‌شود کسانی را وادار کند در جبهه‌های جنگ حضور پیدا کنند، فداکاری کنند، عرضه کردن ارزش‌هایی است که روی آن ارزش‌ها مانور می‌دهند، آن‌ها را خیلی بزرگ نمایش می‌دهند، سعی می‌کنند آن‌ها در دل‌ها اثر بکنند، جا بنشینند، تا برای تحقق آن ارزش‌ها کسانی حاضر بشوند جان‌شان را هم بدهند. آن‌چه عمومیت دارد در همه کشورهای دنیا، از آن روزی که تاریخ به ما نشان می‌دهد تا به حال، یکی از مهم‌ترین ارزش‌هایی که عرضه کرده‌اند و کسانی را به خاطر این ارزش به پای فداکاری کشانده‌اند، وطن‌دوستی است. همه جای عالم می‌بینید در ارتش‌هایشان وقتی می‌خواهند تبلیغ بکنند، سربازها را می‌خواهند تربیت بکنند، از روز اول آن قدر وطن، میهن، آب و خاک می‌گویند که سر تا پای ذهن این‌ها را همین مفاهیم پر می‌کند، و چنین وانمود می‌کنند که در عالم هیچ ارزشی بالاتر از حفظ وطن و حفظ آب و خاک نیست.

منظورم توسعه بحث نیست. خواستم اشاره‌ای بکنم که ما در عالم میلیون‌ها انسان - اگر شاید حساب بکنیم باید مقیاس‌مان را از میلیون‌ها به میلیاردها ببریم - در طول تاریخ، جان دادند، به خاطر این ارزش: وطن ما حفظ بشود، آب و خاکمان حفظ بشود. بزرگ‌ترین عاملی که وقتی آن مطرح می‌شود، بحث می‌کنند، می‌گویند تو برای چه حاضر شدی؟ می‌گوید: برای حفظ آب و خاکم؛ افتخاری از این بالاتر نیست. شما این ارزش را در نظر بگیرید؛ این ارزش انسانی است؛ یعنی ارزشی که آدمیزادها خودشان به فکرشان می‌رسد که ما حاضر بشویم جانمان را بدهیم، عزیزترین چیزی که در زندگی داریم، که آب و خاکمان محفوظ باشد، وطن‌مان محفوظ باشد و چیزهایی از این مقوله، ملیت، قومیت، ایرانی‌ت و چیزهایی از این قبیل. همه محورش یک نوع وطن است. وطن‌محوری است. اما به برکت اسلام، یک ارزشی مطرح شده که این دو تا را که کنار هم می‌گذارید، نه مثل نور یک شمعی و نور هزار شمعی می‌ماند، [بلکه] مثل نور و ظلمت می‌ماند. اسلام آمد در مقابل این ارزش‌های انسانی که همه اقوام عالم دارند [این که]

بزرگ‌ترین عاملی که کسانی را به جنگ می‌کشاند، حاضر بشوند بروند کشته شوند، حفظ وطن است. در مقابل این، اسلام آمد چیزی را مطرح کرد که ارزشش بی‌نهایت است. کسانی اقدام کنند به فداکاری، اِتِّعَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ؛ [۱] بَرِيْدُونَ وَجْهَ اللَّهِ؛ [۲] همه چیز فدای خدا، فدای دین خدا، فدای خشنودی خدا.

وطن یا خدا؟

حالا شما این دو تا را با هم قیاس بکنید: آب و خاکی که ما برایش جان بدهیم؛ اولاً فی حد نفسه چقدر ارزش دارد؟ و وقتی این آب و خاک می‌ماند، نفعش به چه کسی می‌رسد؟ من که شهید شدم؛ من شهید شدم که این آب و خاک دست ما باشد، دست دشمن نباشد؛ آن وقت چه می‌شود؟ نفعش به چه کسی می‌رسد؟ من که مُردم، تمام شد، می‌رسد به فرزندانم یا آیندگان؛ دیگر خود این آب و خاک چقدر ارزش دارد؟ و بعد، این را مقایسه کنیم با ارزش خدا و ارزش‌های الهی. آن وقت ببینیم بین فرهنگ اسلام با فرهنگ انسانی، جهانی چقدر تفاوت است. اسلام آمد مردم را از کجا به کجا سوق داد، پرواز داد؟ اولاً ارزش وطن چیزی مخصوص انسان‌ها نیست؛ حیواناتی هم هستند که برای حفظ وطن‌شان، آن قسمتی که از جنگل در اختیار دارند، کلاغ‌هایی در لانه‌ای که می‌گذارند، برای حفظش حاضرند جنگ کنند، کشته بدهند. گاهی دیده شده یک مجموعه کلاغی در این باغ، با یک مجموعه کلاغی در جای دیگر جنگی می‌شود، هم دیگر را می‌زنند، خون‌آلود می‌کنند، گاهی کشته می‌شوند، فقط برای این که چرا به لانه من تجاوز کردی. بین حیوانات که فراوان است. این چیز خیلی مهم انسانی نیست. حفظ وطن یعنی حفظ جایی که من می‌خواهم در آن زندگی کنم، می‌خواهم بهره ببرم.

ثانیاً حالا چقدر ارزش دارد؟ جان آدمیزاد ارزشش بیشتر است یا خاک؟ یک وجب خاک، یک هکتار خاک. حالا این جا باشد مرز، یا یک وجب آن طرف‌تر؟ جان انسانی با خاک چه قابل مقایسه است؟! و حالا گیرم خیلی ارزشمند، ما ارزشش را هم نتوانیم با اعداد و ارقام معین کنیم، اما به هر حال، ارزش محدودی است. آن‌چه مربوط به خداست بی‌نهایت است؛ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ. [۳] چقدر بین این دو تا تفاوت است؟ همان اندازه‌ای که بین متناهی و نامتناهی فاصله است؛ هیچ نسبتی نیست، نمی‌شود گفت چند برابر می‌ارزد. بی‌نهایت ارزشش بیشتر است.

اسلام آمد انسان‌هایی را که فقط بالاترین شرافت‌شان این بود که برای حفظ لانه‌شان می‌جنگند، رساند به آن جایی که برای ارزشمندترین چیزی که هیچ قابل مقایسه با هیچ ارزشی نیست، رساند به آن جا. چیزهای دیگر را اصلاً مورد نظر قرار نداد. آن وقت ببینید چقدر فرق است بین کسانی که فرهنگ اسلامی و ارزش‌های اسلامی را ترویج می‌کنند، مردم را متوجه این ارزش‌ها می‌کنند، با کسانی که ملی‌گرایی و ایران و آب و خاک و از این حرف‌ها می‌گویند؟ آب و

خاک جماد است، تو انسانی؛ مگر انسان باید فدای آب و خاک بشود؟ حالا گیرم وطن هم ارزش عالی دارد، آخر وطن یعنی چه؟ [از] کجا تا کجا وطن است؟ وطن ما ایران است، ایران از کجا تا کجاست؟ چه کسی معلوم می‌کند که این [جا] ایران است و ما به آن افتخار کنیم؟ یک وقتی بود که مرز ایران از دروازه‌های چین بود تا دروازه‌های اروپا؛ یعنی مجموع کشورهای خاورمیانه و خاور نزدیک و بخشی از کشورهای آسیای شرقی جزء کشور ایران بود.

در داستانی می‌گویند در زمان ملک‌شاه سلجوقی یک کارگزاری خدمتی کرده بود برای دستگاه دولت، رفت پیش خواجه نظام‌الملک که مزدش را بگیرد. نامه نوشت، برو در فلان شهر ترکیه آن‌جا مزدت را بگیر. این رفت پیش شاه، شکایت کرد که آقا من این‌جا زحمت کشیدم، بلند شوم بروم پولم را از آن‌جا بگیرم؛ یعنی چه؟ هزینه‌ای که من باید بکنم، شاید بیش از پولی باشد که گیرم بیاید؛ این چه دستوری است که دادند؟ گفت: می‌خواهم در تاریخ ثبت بشود که وسعت کشور ما در این زمان از کجا تا به کجاست. در حدود بیست تا از کشورهای امروزی که امروز کشورهای مستقلی هستند، یک روز جزء سرزمین خاک ایران بوده، یک وقتی آن‌ها را ایران می‌گفتند. یکی از آن‌ها عراق است. پایتخت ساسانیان در تیسفون بود دیگر، الان مدائن است؛ جزء خاک ایران بود؛ پایتخت ساسانیان در تیسفون بود، همان شهر مدائنی که الان در نزدیکی بغداد است. خوب، ما حالا عراقی هستیم یا ایرانی هستیم؟ ما به عراق بیالیم که این کشور ماست، چون یک وقتی جزء خاک ما بوده؟! یا کشورهای شمال، قفقاز، و آذربایجان و کشورهای دیگری که در اطراف ما است، همه این‌ها یک وقتی جزء قلمروی ایران بوده؛ حالا ما افتخار کنیم به وجود آن‌ها؟

[این] یک چیز قراردادی است؛ امروز می‌گویند «ایران»، فردا می‌گویند «عراق»، پس فردا یک اسم دیگری. چه افتخاری دارد؟ چه ارزشی دارد که جان فدای این‌ها بکنیم؟ این را مقایسه کنید با خدایی که حقیقة الحقایق است. آن یک اعتباری قراردادی است؛ این یک حقیقتی است که هر حقیقتی، حقیقت‌بودنش را از آن دریافت کرده. چقدر فرق است بین کسی که جانش را برای او می‌دهد یا جانی که [فدا می‌شود] برای خاک و لانه‌اش و [قلمرویی] که فردا اسمش هم یک کشور دیگری خواهد بود.

چقدر باید آدم تنزل بکند از نظر فرهنگی، از نظر فهم، از نظر شعور و از نظر ارزش که به جای خدا بگذارد ملیت، ایرانیّت، یا عربیت، عربیت. این گرایش‌های ناسیونالیستی، یک کسی تاریخش را بررسی بکند و نتایجی که از آن گرفته شده، سودهایی که از این گرایش عاید بشریت شده و ضررهایی که از این گرایش عاید بشریت شده. من نمونه کوچکی به شما عرض بکنم که مقداری عینی باشد. اوائل انقلاب در مرزهای غربی ما، بعضی از شهرهایی که طوایف عربی [در آنها هستند] بالاخره ما یک بخشی از کشورمان هم قومیت عربی دارد - یک خلق عربی درست شد و می‌خواستند - این‌ها استقلال طلب بودند - می‌خواستند کشور مستقلی تشکیل بدهند و «الاهواز» را می‌خواستند پایتخت کنند و الی آخر. یکی از کشورهای دوست دشمنان هیچ - یکی از کشورهای دوست عرب به این‌ها کمک

می‌کرد. به او گفتند: آخر تو که با ما دوست هستی - حالا دشمنان ما هیچ - تو چرا به این‌ها کمک می‌کنی؟ گفت: ما یکی از شعارهایمان «العروبة» است؛ شعار حزب‌شان «الاشتراکيه العربيه»، «الوحدة العربيه» بود. چون ما شعار دادیم «طرفداری از عرب»، از عرب هر جا هست، حمایت می‌کنیم، ولو مخالف شما باشد! این معنای ناسیونالیسم است.

اسلام می‌گوید: «حق» و «باطل»؛ نمی‌گوید: «عرب» و «عجم»؛ نمی‌گوید: «فارس» و «ترک». حق را باید حمایت کرد، هر جا باشد. این گرایش ناسیونالیستی نتیجه‌اش همان می‌شود که: «نه غزه، نه لبنان». به ما چه؟! آن‌ها، عرب‌ها بروند، کمک کنند! اسلام می‌گوید: مسلمان، مسلمان است، هر جا می‌خواهد باشد. ما اگر افکارمان را، ارزش‌هایمان را، بینش‌هایمان را براساس اسلام پی‌ریزی کردیم و رشد دادیم، آن وقت لیاقت این را پیدا می‌کنیم که خدا به ما عنایت کند، اولیای خدا، ائمه اطهار - صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین - برکات شهدا نصیب ما بشود و روز به روز بر عزت ما، بر افتخار ما، بر سعادت ما، افزوده شود. اما اگر برگردیم به ارزش‌های جاهلیت، افتخار به قومیت و نژاد و خاک و آب و امثال این‌ها، این‌ها افتخارات قومی است؛ این‌ها افتخارات جاهلیت است.

تنزل مقام شهید!

متأسفانه اختلاط فرهنگ‌ها کار را به جایی می‌کشاند که در درون جامعه اسلامی، از کسانی که هیچ انتظار نمی‌رود، گاهی از این حرف‌ها زده می‌شود و طرفداری می‌شود و حتی به جای این‌که از شعارهای اسلامی طرفداری بشود، جایش شعارهای ایرانی و قومی مطرح می‌شود؛ این یعنی خیانت به خون شهدا. کدام شهیدی شما [سراغ] دارید که در وصیت‌نامه‌اش نوشته باشد که من برای آب و خاک ایران شهید شدم؟ همه نوشتند برای اسلام، برای اطاعت [از] رهبری، برای اطاعت از امام، برای ادامه راه امام حسین - علیه‌السلام؛ آن وقت ما بیاییم این‌ها را فراموش کنیم، بفراموشانیم و برگردیم به شعارهای جاهلیت! برای آب و خاک‌مان! آب و خاک مگر ارزش دارد که امثال این شهدای بزرگوار جان‌شان را فدای این خاک کنند؟! مجموع کره زمین به اندازه یک انسان مؤمن ارزش ندارد، با همه مخازن و معادن زیرزمینی و روی زمین‌اش. ارزش مؤمن مثل ارزش کعبه است. آن‌چه ارزش دارد ایمان است؛ ارتباط با خداست.

قرآن وقتی می‌خواهد مقام شهید را بیان کند، می‌گوید به شهید نگوید: «مرده»؛ چون این: **عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ**. [۴] نمی‌گوید این‌ها جان‌شان را فدای خاک شما کردند، برای شرافت شما، برای رفاه شما، برای اقتصاد شما، جان دادند. افتخار به این است که این‌ها: **عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ**. این‌ها پیش خدا هستند؛ در حضور خدا روزی داده می‌شوند، بهره‌مند می‌شوند از نعمت‌های الهی. این مایه افتخار است. این حیات حقیقی است. آن وقت ما این‌ها را فراموش کنیم، برویم سراغ اندیشه‌های جاهلی و شعارهایی که در همه دنیا مطرح است. خوب، عراقی هم می‌گوید: من هم

برای وطنم [فدا شدم]. شما افتخار می‌کنید که فدای آب و خاک ایران شده؛ خوب، او هم افتخار می‌کند [که] من هم فدای آب و خاک وطنم شدم؛ انگلیسی هم می‌گوید: من هم فدای آب و خاک وطنم. [این‌ها] چه فرقی دارند؟ اگر ملاک، وطن است، خوب، این وطن است، آن هم وطن است دیگر. این برای وطن خودش کشته شده، آن هم برای وطن خودش؛ چه فرقی می‌کنند؟ فرقی این است که این وطن اسلامی است؛ این جایگاه اسلام است؛ این جایگاهی است که مردمش با خدا ارتباط دارند، دین خدا را می‌خواهند رواج بدهند، رضایت خدا را می‌خواهند کسب کنند، جان‌شان را فدای خدا می‌کنند. این وطن ارزش دارد، بالطبع، نه بالاصالة. اصل ارزش برای خدا و دین خداست. آنچه به این، انتصاب پیدا می‌کند، شد میهن اسلامی، افتخار پیدا می‌کند، چون میهن اسلامی است، نه میهن قومی.

اگر ما به عنوان کسانی که سر و کارمان با مسائل فکری و فرهنگی است، فرهنگی که هدف شهدا بود، [را] دنبال کنیم، آن‌ها خوشحال می‌شوند؛ در همان عالم به ما دعا خواهند کرد. اما اگر اهدافشان را زیر و رو کنیم، عوض کنیم، به جای اسلام، ملیت و آب و خاک از این چیزها بگذاریم، آن‌ها همان جا نفرین‌مان می‌کنند؛ می‌گویند: شما ما را مسخ کردید؛ آن ارزشی که ما داشتیم، فدای خدا شده بودیم، گفتید: [تو] فدای خاک شدی! بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

بنابراین به عنوان شکر عملی [وظیفه‌ای] که ما داریم این است که اهداف شهدا را بهتر بشناسیم و در راه ترویج آن اهداف و تحقق آن اهداف تلاش کنیم و نگذاریم کسانی، یا از روی جهل و یا خدای نکرده از روی اغراض فاسدی بیایند شعارهای اسلامی، ارزش‌های اسلامی را تعطیل کنند و به جای آن شعارهای جاهلی و ارزش‌های انسانی و فرهنگ‌های الحادی را مطرح کنند.

بار دیگر من احترام خودم را، تواضع خودم را، خضوع خودم را در مقابل ارواح شهدای عزیز، که جان خودشان را فدای اسلام و ارزش‌های اسلام کردند، با تمام وجود تقدیم می‌کنم و از خدای متعال درخواست می‌کنم که ما را به برکت شهدا مشمول عنایت‌های خاص خودش قرار دهد. این کشور، که کشور اسلام و کشور تشیع و کشور امام زمان است، به برکت خون‌های شهدا از همه آفات و بلیات حفظ بفرماید. رهبر این کشور که نائب امام زمان است و بزرگ‌ترین افتخار ما این است که در زمانی زندگی می‌کنیم که نائب امام در رأس حکومت ما قرار دارد. خدا وجودش را از همه آفات و بلیات محفوظ بدارد. سایه‌اش را مستدام بدارد. هر روز بر اقتدار و شوکت و عزت و احترام و توفیقات و برکاتش بیفزاید. والسلام علیکم ورحمة‌الله.

[۱]. بقره / ۲۰۷

[۲]. روم / ۳۸

[۳]. نحل / ۹۶

[۴]. آل عمران / ۱۶۹